

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مراد از کلمه حال در بحث مشتق

یکی از مقدماتی که مرحوم آخوند در بحث مشتق عنوان فرمودند این است که مراد از این کلمه‌ی حال در عنوان محل نزاع چیست؟ عنوان محل نزاع در باب مشتق این است که آیا مشتق وضع شده است برای متلبس به مبدأ بالحال یا برای اعم از متلبس و منقضي. بنابراین در محل نزاع يك کلمه‌ی فی الحال را آوردند. ببینیم که مراد از این کلمه‌ی حال چیست.

این جا ابتدا در کلمات اعیان گفتند که ما سه تا حال داریم. یکی مراد از حال همان حال نطق است، حال نطق یا زمان تَنطُق که همین زمانی که می‌گوییم زید ضارب، همین زمان نطق را اسمش را می‌گذاریم زمان حال نطق.

دومین زمان، حال نسبت یا حال جری است. یعنی آن زمانی که این مشتق را نسبت می‌دهیم به ذات؛ مثلاً امروز می‌گوییم زید ضارب که زمان نطق الآن است، اما اگر گفتیم زید ضارب أمس، دیروز زید ضارب بود ما زمان نسبت و زمان جری یا حال جری را دیروز قرار دادیم.

سومین احتمال مراد حال تلبس و زمان تلبس است؛ مثلاً در همین مثالی که عرض کردیم اگر زید پریروز ضارب بوده، امروز که سه شنبه است می‌گوییم زید ضارب أمس. زمان نطق امروز است زمان نسبت دیروز است و فرض ما این است که زمان تلبس، یعنی زمانی که زید متلبس به مبدأ شده است روز یکشنبه است.

آن وقت این سه زمان گاهی با هم متحد هستند و گاهی مختلف، مختلفش مثل همین مثالی که عرض کردیم، اما متحدث مثل این است که اگر زید در زمان نطق متکلم، مشغول به ضرب باشد بگوییم زید ضارب الآن، اینجا زمان نطق با زمان نسبت با زمان تلبس یکی است، پس گاهی بین این سه زمان اتحاد است و گاهی بین این سه زمان اختلاف است.

حالا بحث بر این است که مراد از این کلمه‌ی حال کدام يك از این ازمنه‌ی ثلاثه است. این که می‌گوییم آیا مشتق وضع شده برای متلبس به مبدأ، فی الحال، یعنی زمان نطق، فی الحال، یعنی زمان نسبت و فی الحال، یعنی زمان تلبس، کدام یکی از اینهاست؟

تقریباً بین بزرگان اختلافی نیست که زمان نطق و زمان نسبت خارج از محل نزاع است. زمان نطق قطعاً مراد نیست برای اینکه حالا يك استدلالی است که این استدلال در کلمات امام (رضوان الله تعالی علیه) است.

ایشان می‌فرماید مرحله‌ی وضع قبل از زمان نطق است، زمان نطق زمان نسبت حتی زمان تلبس می‌فرماید اینها امور متأخره از وضع هستند. وقتی امور متأخره از وضع شدند هیچ کدام در اینجا مراد نیست. حالا قطعاً ولو اینکه عرض می‌کنیم این استدلال ایشان يك اشکالی هم در آن وارد است.

حالا بحث ما این است که کلمه‌ی حال را چطور معنا کنیم؟ مسلماً مراد زمان نطق نیست. قطعاً بحث بر این نیست که آیا استعمال ضارب حقیقت است در صورتی که در زمان نطق این ضارب از زید صادر بشود. این قطعاً مورد نظر نیست و مراد نیست. مراد زمان نسبت و زمان جری هم نیست. چرا؟ برای اینکه نسبت مربوط به مقام تصدیق است، نسبت در آنجایی است که یک تصدیقی بین محمول و موضوع محقق شود، آن وقت ما مسئله‌ی نسبت را انتزاع کنیم.

در باب مشتق نزاع در باب مفهوم لغوی و تصویری مشتق است. ما می‌خواهیم ببینیم هیأت ضارب، کاری نداریم که این ضارب محمول برای زید واقع بشود یا نه.

اگر ما بخواهیم زمان نسبت را در اینجا مد نظر قرار بدهیم متوقف است بر تشکیل یک قضیه، یک موضوعی درست کنیم، یک محمولی درست کنیم بگوییم زید ضارب اُمس، اُمس یعنی زمان نسبت ضارب به زید را دیروز قرار دادیم، زید ضارب الآن. زمان نسبت را امروز قرار می‌دهیم که این اختیارش به دست متکلم است. یک وقتی هم هست که متکلم می‌گوید زید ضارب غذا، زمان نسبت را در استقبال قرار می‌دهد؛ اما در جمیع این موارد نسبت متوقف بر یک قضیه‌ی تصدیقیه است تا تصدیقی در کار نباشد که نسبت نیست. در حالی که نزاع در باب مشتق در مفهوم لغوی و تصویری مشتق است. یعنی کاری نداریم به نسبت، می‌خواهیم ببینیم ضارب به عنوان یک مفهوم تصویری دلالت بر چه دارد.

باقی می‌ماند زمان تلبس. زمان همانطوری که قبلاً بیان کردیم در افعال که از محل نزاع در باب مشتق خارج هستند، ما آنجا گفتیم که زمان در موضوع له افعال دخالت ندارد. خوب اگر در افعال که همه‌ی نحاس زمان را در موضوع له داخل می‌دانند و گفتیم حرف درستی نیست، در مشتقات که دائماً عنوان اسم را دارد حالا یا اسم فاعل است یا مفعول یا صفت مشبیه یا اسم آلت و یا اسم مکان، می‌گوید زمان جزء موضوع له اینها نیست. بنابراین نمی‌توانیم زمان تلبس را هم در اینجا داخل بدانیم.

به این نحو استدلال فقط در کلمات امام (رضوان الله تعالی علیه) آمده که ما نه زمان نطق را نه زمان نسبت را و نه زمان تلبس را، مراد از کلمه‌ی حال در محل نزاع هیچکدام یکی از اینها نیست.

لکن این استدلالی که امام فرمودند، فرمودند «لأنّها کلّها متأخّرة عن الوضع». در زمانی که واضع دارد وضع می‌کند هنوز نطقی محقق نیست نسبتی محقق نیست و هنوز تلبسی در خارج محقق نشده است. این استدلال خدشه‌ی روشنی دارد و آن این است که این تأخر، تأخر در وجود است، اما در مقام تصور حتماً لازم نیست که متأخر باشد. در مقام وجود باید یک لفظی را واضع وضع کند، بعد یک متکلمی به آن لفظ تنطق کند. در مقام وجود زمان نطق وجوداً مؤخّر است، نسبت وجوداً مؤخّر است و زمان تلبس هم وجوداً مؤخّر است؛ اما منافات ندارد که در مقام تصور واضع بیاید بگوید من ضارب را وضع می‌کنم برای اینکه موقعی که متکلم دارد می‌گوید ضارب، این ضارب در عالم خارج باشد، چه اشکالی دارد.

موقعی که متلبس به ضارب است برای او این را وضع می‌کنم، این اشکالی ندارد از نظر تصور تقدم و تأخّری بین اینها وجود ندارد.

اما این که راجع به زمان که باز این هم در فرمایشات امام است، می‌فرمایند که زمان تلبس، ما نمی‌توانیم این را اراده بکنیم چون بحث در اسماء است و اسماء در موضوع له شان بلا اشکال زمان وجود ندارد.

این استدلال هم استدلال تامی نیست به دلیل اینکه ما بخواهیم ببینیم که مراد از کلمه‌ی حال چه حالی است؟ آیا مراد از کلمه‌ی حال، حال نطق است یا حال نسبت یا حال تلبس؟ کسی نگفته که مراد زمان تلبس است تا شما بفرمایید زمان در موضوع علیه اسماء وجود ندارد. مراد حال تلبس است، فعلیت تلبس است.

بنابراین خلاصه‌ی حرف این می‌شود امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند که کلمه‌ی حال به هیچ یک از این احتمالات ثلاثه قابل حمل نیست. نه نطق نه نسبت و نه تلبس. بعد فرمودند که ما عنوان نزاع را عوض می‌کنیم. می‌گوییم «هل المشتق وُضع لعنوان المتّصف بالمبدأ بالفعل، أو للأعمّ منه؟»، می‌فرمایند که نه کلمه‌ی حال را می‌آوریم در محل نزاع و نه اینکه بگوییم مراد حال تلبس است، نزاع را اینطور مطرح می‌کنیم آیا مشتق «وُضِعَ لمفهوم لا ينطبق الا...» این مفهوم کلی است که منطبق نمی‌شود مگر بر ذات متصف به مبدأ.

یا اینکه نه! بر مفهومی وضع شده که بر غیر متصف به مبدأ وضع شده است که می‌شود اعم.

می‌فرمایند که ما اصلاً کلمه‌ی حال را به طور کلی از عنوان نزاع خارج می‌کنیم. تا دیگر نگوییم مراد از حال چه حالی است.

در این جهت البته حق با ایشان است، یعنی ایشان مسئله و مشکل را خیلی خوب حل کردند که ما محل نزاع را اینطوری بیان کنیم؛ بگوییم نزاع در باب مشتق این است، آیا مشتق وضع شده برای مفهومی که یک مفهوم عامی است که انطباق پیدا نمی‌کند مگر بر متصف به مبدأ، یا در آنجایی هم که ذات متصف به مبدأ نباشد، این مفهوم بر آن هم منطبق است.

اگر نزاع را اینطور معنا کردیم دیگر لفظ حال نداریم که بگوییم حال آیا حال نطق مراد است؟ آیا حال تلبس مراد است یا حال نسبت؟ در این جهت حق با ایشان است، بعضی از بزرگان دیگر و اصولیین دیگر هم تقریباً در مباحث اصولیه‌شان همین نظریه را اختیار کردند اما عرض کردم این که فرمودند این سه تا متأخر از وضع اند، ما عرض کردیم که وجوداً متأخرند اما تصوراً تأخّری ندارند.

اما اگر ما عنوان نزاع را عوض نکردیم. اگر گفتیم اگر نزاع را همینطوری گفتیم بالاخره اگر کسی آمد نزاع را اینطوری مطرح کرد حال را باید چطوری معنا بکند، اگر کسی نزاع را آنطوری مطرح کند، ما می‌گوییم که مراد حال تلبس است. نه اینکه مراد از حال تلبس، زمان تلبس باشد که یک اشکالش همان بود که امام فرمود که زمان در اسماء در موضوع له دخالت ندارد و یک اشکال دومی هم وجود دارد و آن این است که زمان یک مفهوم اسمی است اما مشتق چون عنوان هیأت دارد، هیأت دارای یک مفهوم ربطی است.

نمی‌گوییم زمان تلبس، می‌گوییم فعلیت تلبس، حال تلبس. آیا مشتق وضع شده - ضارب - برای آنجایی که بالفعل متلبس باشد به ضرب یا آنجایی هم که متلبس نیست و ضرب از او منقضي شده باز می‌توانیم کلمه‌ی ضارب را حقیقتاً استعمال کنیم.

لذا اگر کسی نزاع را اینطور معنا کرد، ما می‌گوییم غلط نیست. کلمه‌ی حال در این فرض مراد فعلیت تلبس است اما آن که امام فرمودند که عنوان نزاع را عوض کنیم آن یک حرف خیلی پسندیده‌تری است که نزاع را طوری معنا کنیم که کلمه‌ی حال در آن نباشد.

اشکال شیخ هادی تهرانی

این جا طبق همان تعبیر مشهور در باب نزاع که آیا مشتق «وضع للمتلبس بالمبدأ في الحال» بعضی از بزرگان، مرحوم شیخ هادی تهرانی بر طبق آن چه که مرحوم محقق اصفهانی در «نهاية الدراية» بیان فرموده، ایشان اشکالی کرده است.

اشکالی که ایشان کرده است این است که ما در مشتقات داریم در حالی که گاهی اوقات اصلاً تلبس به مبدأ در خارج محقق نمی‌شود.

مثلاً فرض بفرمایید کامل در يك چیزی به این است که همهی اجزاء و شرایط را داشته باشد. حالا فرض کنید که ما این کامل را داریم اصلاً مبدأ این کامل که کمال است هیچ وقت تحقق پیدا نکند.

بعضی از مشتقات داریم که تلبسشان به آن مبدأ محال است مثل معدوم، ممتنع، کلمه‌ی معدوم از مشتقات است. کلمه‌ی ممتنع از مشتقات است، اینجا شما در معدوم و ممتنع چه می‌گویید؟

می‌گویید آیا معدوم وضع برای آن ذاتی که متلبس به عدم است، این اصلاً معقول نیست. اگر ما بخواهیم این حرف را بزنیم، لازمه‌اش انقلاب از عدم به وجود است. لازمه‌اش این است که بگوییم این عدم ثبوت پیدا می‌کند برای يك شیء، اگر گفتیم این مشتق وضع شده برای ذاتی که متلبس به مبدأ است، تلبس خودش يك عنوان ثبوتی و وجودی است. اگر گفتیم تلبس به مبدأ یعنی وجودی است در حالی که مبدأش در معدوم چیست؟ عدم است. معقول نیست، این انقلاب از عدم به وجود لازم می‌آید. یا در باب ممتنع، انقلاب از امتناع به امکان لازم می‌آید.

پس مرحوم شیخ هادی فرموده ما بعضی از مشتقات را داریم که تلبسشان به مبدأ محال است چون موجب انقلاب می‌شود، انقلاب از عدم به وجود یا انقلاب از امتناع به امکان.

اینجا در مقابل اشکال مرحوم شیخ هادی دو جواب داده شده است. يك جواب را مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) دادند، جوابش این است که فرمودند ما به شما یاد دادیم که نزاع در باب مشتق يك نزاع لغوی تصویری است.

این اشکال مرحوم شیخ هادی در آن جایی است که ما بخواهیم مسئله را تصدیقی کنیم. بگوییم در قضیه‌ی زید معدوم اگر زید بخواهد معدوم بر او اطلاق شود، ذات متلبس بالعدم، بعد این تلبسش به عدم منقضی شد؛ اما اگر زید را در کار نیاوریم و بگوییم معدوم، نسبت نباشد، تصدیق نباشد، اینجا دیگر نمی‌شود، انقلاب از عدم به وجود لازم نمی‌آید.

انقلاب از عدم به وجود آنجایی است که ما قضیه‌ای درست کنیم، تصدیقی باشد، اما آنجایی که گفتیم نزاع در مفهوم است، مفهوم تصویری مشتق است، مفهوم تصویری مشتق دیگر در آن نسبت و تصدیقی وجود ندارد.

به عبارت دیگر مرحوم شیخ هادی از این قاعده‌ی فرعیّت وارد می‌شود که در فلسفه خواندیم، قاعده این است که «ثبوت شيء لشيء، فرع ثبوت مثبت له» است. اگر يك شيء بخواهد برای شيء ثابت شود باید مثبت له باشد.

اینجا شما وقتی می‌خواهید معدوم را بر زید حمل کنید، زید را که می‌گویید نیست، ثبوتی ندارد، مثبت له در اینجا موجود نیست. بنابراین امام می‌فرماید این قضیه‌ی فرعیّت که مبنای اشکال شما و شیخ هادی است، در آن جایی است که تصدیقی در کار باشد؛ اما اگر جایی ما تصدیق درست نکردیم و گفتیم که معدوم، در معدوم دیگر کسی نمی‌آید قاعده‌ی فرعیّت را پیاده کند، بحث در مفهوم تصویری این معدوم است. این جوابی است که امام (رضوان الله تعالی علیه) از این بیان شیخ هادی داده اند.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ